

## اشاره

زبان قرآن چگونه زبانی است؟ لغات و اصطلاحات به کار رفته در آن چگونه لغات و اصطلاحاتی هستند؟ آیا فهم الفاظ قرآن نیازمند واسطه‌ای به عنوان مفسر هستند؟ اساساً چرا به مفسر نیاز مندیم؟ اگر پذیرفتیم به مفسر نیاز هست؛ آیا با بیان للناس بودن قرآن سازگار است؟ از جانب دیگر مردم عصر پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را چگونه فهم می‌کردند؟ پرسش‌هایی از این دست، دستمایه گفتگوی این شماره با دکتر سید یحیی یثربی استاد دانشگاه علامه طباطبایی و مفسر ارجمند قرآن کریم شد.

مجله حسنا از آرا و انظار ارباب معرفت در نقد و پذیرش مطالب ذکر شده در این گفت و گو استقبال می‌کند و معتقد است که مباحثه جدی اندیشمندان راهگشای چشم اندازه‌های نو در فهم کلام حضرت باری خواهد بود. که فرمود: من جاهدوا فینا لنهد ینهم سبیلنا؛ چراکه تقوای تفکر، پرسشگری است.





در طول تاریخ اسلام و سایر ادیان همیشه این سؤال مطرح بوده است که معنی متون مقدس؛ آیا زود یاب و قابل دسترس است یا خیر؟ برای آغاز بحث از پاسخ به این سؤال شروع بفرمایید.

در زمان نزول قرآن و قبل از آن زبان متون مقدس معمولاً یک زبان عامه فهم نبود. به دلیل اینکه متولیان معابد و بتکده ها یا متولیان ادیان توحیدی، تلاش می‌کردند تا با منحصر کردن فهم متون مقدس به خود موقعیت دینی، سیاسی و اجتماعی خود را بالا ببرند، به همین دلیل فهم متون مذهبی را در حد همگان نمی‌دانستند. در نتیجه زبان متون را زبان مبین و روشن نمی‌دانستند، زبانی می‌دانستند که احتیاج به واسطه دارد تا آن واسطه بعد از فهم متن مقدس آن را به مردم بگوید و این یعنی اقتدار و پیدایش یک طبقه خاص.

به عنوان مقدمه عرض می‌کنم که بسیاری از آیات قرآن مربوط به اصلاح تحریف هاست و چیزی تازه و تأسیس نیست. توحید چیزی نیست که خداوند آن را تازه به نبی اکرم صلی الله علیه و آله وحی کرده باشد. در مکتب انبیاء پیشین هم توحید وجود داشته و مردم را می‌فهمیدند. مانند مسیحیان و یهودیان. پس قرآن تلاش دارد تا این انحراف ها را اصلاح کند و لذا تأکید قرآن به توحید هم برای بت پرستان است و هم در مقابل مسیحیان و یهودیان و هم برای آیندگان مسلمان.

بنابراین، قرآن تأکید مکرر دارد به روشن بودن زبانش و آن را در آیات مختلف بیان کرده است. قرآن از کلمات بیان و مبین و مشتقات آن بارها استفاده کرده است. این موضوع معلوم می‌کند که جنبه تأسیسی ندارد؛ زیرا مطالب تأسیسی نیاز به این همه تأکید ندارد. این تأکید ها را به آسانی در معجم المفهرس قرآن می‌توانید مشاهده کنید. عباراتی مانند بلاغ المبین ، ذکر مبین، بلسان عربی مبین و... در دنباله بسیاری از آیات آمده است. قرآن با این شیوه سخن



گفتن در صدد رفع انحراف‌هاست. خداوند با عموم مردم سخن می‌گوید، خطاب به شخص خاص نیست تا او به عنوان واسطه پیام خدا را برای مردم قابل فهم کند به همین جهت از کلماتی مانند «یا ایها الناس» استفاده می‌کند. پس زبان قرآن زبان مبین است.

هرچند بر اساس قرآن کریم، فهم زبانش روشن است؛ ولی در تعیین مصداق احتیاج داریم به شأن نزول مراجعه کنیم. البته در عین حال بسیاری از شأن نزول‌ها هم نقشی در فهم قرآن ندارند. مثلاً منع ربا در اول نزول، نازل شده مثلاً در ارتباط با کسی که قرضی داده بود با ربایی کلان به کس دیگر؛ این مهم نیست مهم این است که ربا منع شده. و لذا من تفسیری که نوشته ام به شأن نزول‌ها پرداختم؛ اما بسیار کم و لازم نیست همه آیات شأن نزول داشته باشند. بلکه در بعضی آیه‌ها شأن نزول لازم است مثلاً وقتی می‌گوید: ای رسول خدا چرا حلال خدا را حرام می‌کنی؟ ما باید بدانیم این اتفاق چه بوده و این ربطی به لفظ ندارد؛ اما اینکه موضوع چه بوده، ما باید به تاریخ رجوع کنیم. اصل فرمان الهی این است که حتی رسول خدا حق ندارد در دستورات خداوند دخالت کند. این مطلب دیگر ربطی به شأن نزول ندارد؛ اصل مطلب این است که نباید کسی به خاطر این و آن حلال خدا را حرام کند.

من معتقدم که زبان قرآن، زبان روشن است. علاوه بر روشن بودنش، زبان قوم است. زبان قوم یعنی زبان متعارف و زبانی که همه مردم بفهمند، حتی مردم بی سواد. قرآن رفیق همه انسانها است و خطابش عالم و عامی است و هیچگونه خودش را از انسانها جدا نکرده. چه مردم از آن بهره برداری کنند، چه استفاده نکنند.

زبان روشن و زبان قوم است بنابراین تعبیرات آن زبان همه، در قرآن جا می‌گیرد. یعنی زبان فقط عربی نیست؛ علاوه بر اینها با همان واژه‌های مورد استفاده مردم و همان فکر و فرهنگ با مردم سخن می‌گوید. در بسیاری از مواقع مفسران گذشته خیلی تحقیق می‌کردند که منظور از مشرقین و مغربین کدام است؟ دو مشرق و دو مغرب یعنی چه؟ این مسائل را باید در



فرهنگ آن قوم جستجو کنیم تا بفهمیم چه معنایی داشته است و مورد قبول مردم بوده است. مانند شاعری که الآن در زمان ما به من و شما می‌گوید: دلم برای تو تنگ است ای رفیق قدیمی؛ این شاعر متخصص مغز و اعصاب هم هست و قلب را مرکز ادراکات نمی‌داند؛ ولی می‌خواهد با زبان ما حرف بزند. زبان ما این است که نگویند مغز می‌خواهد، بگویند دلم می‌خواهد. اما اینجا نمی‌خواهد تکلیف این مسئله را تعیین کند که مرکز ادراکات مغز است یا قلب. زبان قوم این است دلی دارند که آگاه نیست، یعنی دل سختی دارند (قست قلوبهم) این مطلب نمی‌خواهد تکلیف علمی ادراک را تعیین کند با زبان قوم حرف می‌زند. بنابراین بسیاری از این تعبیرها نه اینکه با علم در تضاد هستند بلکه اینها زبان قوم هستند و لذا در فهم آنها باید به فرهنگ آن زمان مراجعه کرد و البته این نظریه یعنی توجیه این مسئله با زبان قوم؛ نظر من است و قبل از من ندیدم کسی این را اظهار کرده باشد و من حدود ده سال پیش به این نظر رسیدم و یکی دو بار هم با آیت‌الله معرفت رحمه الله در میان گذاشتم و ایشان هم نظر مساعد داشتند.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که چگونه زبان روشن قرآن را همه اقوام و ملل دنیا می‌توانند بفهمند؟ آیا فهم زبان قرآن هیچ قید و شرطی ندارد؟  
 چرا؛ فهم زبان قرآن مانند همه متون برای خود قید و شرط دارد. ما نمی‌توانیم از آن قید و شرط‌ها غفلت کنیم. اولین شرط این است که هرکس به قرآن مراجعه می‌کند باید با زبان عربی آشنا باشد؛ زیرا زبان قرآن، عربی است. اگر چه روشن است و هیچگونه رمز و راز درونش نیست؛ اما به این معنا نیست که هرکسی عربی هم نداند؛ مثلاً انگلیسی زبان یا فارسی زبان یا ترک زبان قرآن را باز کند، ببیند که قرآن را می‌فهمد. بنابراین، برای فهم قرآن دانستن زبان عربی و آشنایی با فرهنگ و محیط و طرز تفکر صدر اسلام از ضروریات است





یعنی می‌خواهید بفرمایید که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مفسر نداشتیم؟

خیر، مفسر نداشتند، در زمان نخستین و صحابه و در زمان تابعین مفسر نداشتیم. ما تفسیر قرآن داریم مثلا تفسیر منسوب به ابن عباس در کل قرآن چهل کلمه را معنی کرده است. این هم به این دلیل است که عرب‌ها اقوام متفرق بودند، مثلا واژه‌ای که برای شتر تازه زاییده در حجاز به کار می‌رفت در یمن واژه‌ای دیگر به کار می‌رفت. به گاو ماده در یک محیط چیزی می‌گفتند؛ ولی در محیط دیگر چیز دیگر، حتی بعضی‌ها در تعیین الفاظ قرآن می‌گویند این واژه برای کدام محیط بوده. بعضی واژه‌ها هم غیر عربی هستند، مثل قرطاس. بنابراین نیازی به تفسیر نداشت و معنی را از همدیگر نمی‌پرسیدند؛ اما منظور را می‌پرسیدند که این آیه راجع به چه موضوعی نازل شده است و در مورد چه کسانی است. باید توجه داشت که منظور من این نیست که این زبان روشن همیشه یک جور به آدم جواب می‌دهد؟ نه، نمی‌دهد. چرا؟ چون ممکن است کسی با زبان روشن مطلبی را بگوید؛ ولی من که هیچ ورودی به آن مطلب ندارم، درکم از آن خیلی ضعیف باشد. من در این باره قرآن را به طبیعت تشبیه می‌کنم. قرآن یک آیه خداست، طبیعت یک آیه خدا. اسراری که بشر امروز از طبیعت می‌فهمد آیا بشر در دویست سال پیش می‌فهمید؟! منظور این نیست که طبیعت پنهان می‌کند؛ نه بلکه به این معنی است که انسان باید توان فهمش را داشته باشد.

من یک مثال خیلی روشن از طبیعت می‌زنم: مثلا آیا آب مرکب است؟ این موضوع را نه ارسطو می‌دانست و نه ابن سینا؛ اما در دنیای غرب از صد سال پیش می‌دانستند که آب مرکب است. این طور نیست که آب در جاهای مختلف فرق دارد، بلکه آنها روش و منطق خاصی برای بررسی در دست گرفتند. برای همین هم فهمیدند؛ اما ما با روش قدیمی بررسی می‌کردیم و در اشتباه می‌ماندیم.



قرآن هم همینطور است، ما نباید قرآن را چون که مطالبش روشن است در سطح عادی و عوامانه تعریف کنیم. نه، قرآن نکته‌هایی دارد که شما باید درباره آن حساس باشید (نیوتن توجه کرد به افتادن سیب از درخت؛ چرا میلیاردها انسان به این موضوع حساس نشدند؟!)) به عنوان نمونه در مورد حقوق بشر، قرآن حرف‌هایی دارد که پیشینیان ما متوجه آن نبودند. می‌فرماید شرک ظلم است. گذشتگان می‌فهمیدند که هرکسی شرک بورزد به خودش ظلم می‌کند و فردا به جهنم می‌رود؛ اما یک فیلسوف سیاست امروز این را می‌داند که اصلاً چه نسبتی میان شرک و ظلم است. در همین دنیا بدون استثناء کسانی که به مردم مسلط شدند از شرک بهره گرفتند. یا خود را نمایندگان خدایان می‌دانستند یا خود را نوعی خدا می‌دانستند. این طرز تفکر مانند استخراج سفینه فضایی از همین آب و خاک است. این شعور خاص خود را می‌خواهد بنابراین فهم روز از قرآن می‌خواهیم. چون که برای مردم هر عصری سوالی پیدا می‌شود. با سوال هایشان می‌آیند سراغ قرآن. عرب آن زمان با همان سؤالها به سراغ قرآن می‌رفت و جوابش را هم می‌گرفت؛ اما دنیای امروز سؤالهایی دارد که انسان زمان نزول قرآن اصلاً متوجه آن نبود. پس قرآن ناطق است و بیانش روشن است؛ ولی این زبان روشن را شما باید زمینه و حساسیتش را داشته باشید تا بفهمید. ما مثلاً در گذشته در معرفت‌شناسی خود به این نکته توجه نداشتیم که علم قابل افزایش است. خیال می‌کردیم ذهن فیلسوف‌هایی مانند ابن سینا و ملاصدرا و مضاهای عالم بیرون است. بشر جدید این را می‌فهمد که بعید است یک انسان با این محدودیت جهان به این بزرگی را دریابد، به قرآن مراجعه می‌کند قرآن راهنمایی‌اش می‌کند: ﴿و ما اوتیتم من علم الا قليلاً﴾ و این دیدگاه را می‌گذارد کنار. بشر قدیم فکر می‌کرد علم هر چه که هست ارسطو یا ابن سینا به آن دست یافته است و فکر می‌کردند که دیگران فقط باید کتاب آنها را مطالعه کنند. اما بشر امروز به این مسئله رسیده که آنها تا مرحله ای از دانایی پیش رفتند و ما باید دو مرحله از آنها جلوتر باشیم.




برای مردم در گذشته وقتی قرآن فرمود: ﴿فوق کل ذی علم علیم﴾ قابل فهم نبود که دانشمندتر از هر دانشمندی وجود دارد، یعنی نباید علم در یک حدی متوقف شود. همین طور در مسئله سیاست، مدیریت، اعتبار انسان و حقوق انسان نکته هایی دارد که من در برابر کوچکترین آنها خجالت می کشم شق القمر را به حساب بیاورم. اینکه می فرماید شرک ظلم عظیم است؛ تاریخ فلسفه سیاسی را نگاه کنید، ببینید شرک چه نقشی داشته در استثمار و ستم به مردم. این همه قتل و غارت و به اسارت کشیدن تقریباً همه از روی شرک بوده است. وقتی در همین عرفان انسانی خود را به مقام خدایی می رساند از دیگران انتظار دارد در برابرش لب به سخن نگشایند مثل مرده باشند؛ هیچ وقت رسول اکرم صلی الله علیه و آله این کار را نکرد، حتی گاهی مردم نظر رسول خدا را قبول نمی کردند، می رفتند و ضرر می دیدند و نبی اکرم صلی الله علیه و آله اعتراض نمی کرد که چرا به حرف من گوش نکردید. پس لازمه فهم قرآن، دانستن زبان عربی است همینطور، علاوه بر آن باید با تفکر و فرهنگ آن روز یعنی عصر نزول قرآن آشنا باشیم؛ دیگر اینکه همیشه به میزان سؤالان منتظر پاسخ از جانب قرآن باشیم.

الآن انسان هایی هستند که سؤالشان این است که آیا می شود سیاره ای پیدا کنیم که شرایط زندگی در آنجا وجود داشته باشد! ممکن است روزی جواب این سؤال را به دست آورند؛ اما بشر دوران صفویه که این موضوع اصلاً در مخیله اش نبود آیا می توانست به چنین جوابی برسد؟ ما با سؤالان باید نزد قرآن برویم و صریح و روشن جوابمان را از قرآن بگیریم. قرار باشد من اشتباه کنم یا ملاصدرا بهتر است کدام یک اشتباه کنیم؟ بهتر است بگویم من اشتباه می کنم؛ اما وقتی به قرآن مراجعه می کنم می بینم که این طور نیست. هر انسانی ممکن است خطا کند و هر انسانی ممکن است تشخیص درست بدهد. رسول خدا اظهار نظر را منع نمی کردند، مثلاً در جنگ احد ایشان نظرشان این بود که از مدینه خارج نشوند؛ اما عده ای



می‌گفتند که از مدینه خارج شویم؛ صبح روز بعد همه دیدند که رسول خدا زود تر از همه حاضر شده است برای رفتن؛ بنابراین در مراجعه به قرآن با فهم برتر به سراغ آن برویم، سؤال برتر مطرح کنیم و جواب برتر بگیریم. این مطلب به این معنا نیست که هر کسی بتواند هر چه در قرآن هست را بفهمد؛ نه، ولی قرآن را می‌فهمد در حد خودش؛ منتهی نه اینکه یک عده، حق فهمیدن ندارند هیچ کس از فهم قرآن محروم نیست. همه می‌توانیم از قرآن بهره برداری کنیم. مثلاً من در معرفت شناسی به نکته‌هایی رسیدم که دیگران نرسیدند، چرا؟ چون آنها به این مسائل فکر نمی‌کنند. من به شک خیلی بها می‌دهم همانطور که معتزله می‌گفتند اولین واجب انسان شک است. من می‌بینم که این الفبای قرآن است. وقتی می‌گویند اصول اعتقادی‌تان نباید تقلیدی باشد به حرف پدرتان گوش ندهید؛ ممکن است پدرتان نفهمیده باشد شما خود باید بفهمید که درست این است. مگر دکارت چه می‌گوید، چندین قرن بعد از اسلام تازه به حوزه الفبای اسلام رسیده آن هم با چندین کجی.

 نقش سایر منابع معرفت در افزایش معرفت ما به قرآن چگونه است، یعنی آیا وقتی یک شیمی دان یا فیلسوف سیاست به قرآن مراجعه می‌کند، فهمش دقیق تر می‌شود یا خیر؟ ما وقتی در حد فهم خود از آن میوه می‌چینیم پس می‌توانیم به هر منبعی مراجعه کنیم. همانطور که خدانشناس معروف «فلو» بعد از سالها تحقیق گفت من در حوزه علوم، اسراری می‌بینم که نمی‌توانم قبول کنم که از شعور سرچشمه نگرفته باشد. در آینده شاید خیلی‌ها راحت به درک مسائل مهم و جدید انسانی برسد که برای بشر امروز قابل فهم یا پاسخ دادن نبوده است. آیات خدا همه جا هست؛ اما درک می‌خواهد و قرآن هم ما را می‌خواند به این منابع ﴿افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت﴾ یا چرا تفکر نمی‌کنید در خلقت آسمان و زمین؛ نمی‌گوید معاد را بی دلیل بپذیر؛ اما ببین چه کسی شما را آفریده، خزان را که به بهار تبدیل





می‌کند؟ همه این آیات توجه دادن به منابع است باید به تمام منابع و آیات الهی توجه کنیم و بخواهیم خودمان برتر شویم و بیاییم به سراغ دین برتر و جواب برتر هم بگیریم؛ اما دین غلط این طور نیست. دین غلط مجبور است به مردم بگوید فقط به یک منبع رجوع کنید. مثلاً به گالیله می‌گفتند چه کار داری به آسمانها؛ دوربین اختراع کرده بود؛ اما هیچ کس حاضر نبود از آن نگاه کند. اینقدر مردم را ترسانده بودند که به منابع دیگر مراجعه نکنند. اما قرآن می‌گوید به هر علمی که می‌خواهید برسید تا هر جا که پیش بروید به حقیقت که برسید، خداوند را قبول می‌کنید.

پس قرآن کریم مراجعه به منابع دیگر را منع نمی‌کند بلکه اسلام می‌گوید: علم را یاد بگیرید گرچه در ثریا باشد یا در چین. قرآن کریم ما را هم راهنمایی می‌کند برویم به سراغ منابع دیگر و هم به دست ما معیار می‌دهد. که تقلیدی پیش نرویم. با گفتار این و آن نرویم. خودمان با حقیقت جهان رو به رو شویم و بفهمیم که در جهان چه خبر است.

حضرتعالی از منابع معرفتی بسیار فرمودید، اینجا سوالی رخ می‌دهد که نقش تقوا



و تزکیه نفس در فهم قرآن چیست؟ آیا تقوا موثر در فهم است یا خیر؟

تقوایی که به فهم مربوط است و عرفاً به آن معتقد هستند من آن را قرآنی نمی‌دانم. عرفاً می‌گویند که شما اگر به خود ریاضت دهید و معرفتتان بالا می‌رود، یعنی قرآن درجه ای دارد که غیر از اهل ریاضت کسی آن را نمی‌فهمد. می‌گویند قرآن ظاهری دارد و باطنی، حدی دارد و مطعی؛ ظاهرش مال عموم است؛ جامعه را طبقاتی می‌کند، باطن قرآن برای علماست، حد برای عده‌ای بالاتر است و مطلعش مخصوص اهل کشف است. آنهایی که اهل کشف نیستند نمی‌توانند به این موضوع برسند. اما من به این طبقه بندی قایل هستم که مبتنی بر شعور است.



اما تقوایی که در فهم، مطرح است همین تقواست، که از آفات فهم خود را نگه داریم. به دنبال حقیقت باشیم، هوا و هوس را دخالت ندهیم. تعصب و جمود را دخالت ندهیم. این عواملی که از نظر تفکر انسان را از درک حقیقت (حب و بغض بیجا) بارها قرآن می‌فرماید: می‌توانند بفهمند ولی نمی‌خواهند بفهمند. همیشه فکر می‌کردند اگر حرف حق را بپذیرند دیگر نباید امیر مردم باشند و سعی می‌کردند نپذیرند. این بی‌تقوایی است. قرآن فقط به اینها احتیاج دارد. نه اینکه بگوید مردم، اول بروید نماز و روزه داشته باشید بعد مرا بفهمید. آن ریاضت را داشته باشید بعد بفهمید. قرآن می‌گوید آدم درست و حسابی باشید مثل سلمان که مسلمان نبود؛ ولی جداً به دنبال حقیقت بود. سلمان ملحد بود؛ چون با ابوجهل زمین تا آسمان فرق داشت. هر دو کافر بودند و شاید سلمان دو بار مرتد شده بود؛ اما ابوجهل تقوای سلمان را نداشت که حقیقت را درک کند. هدی للمتقین یعنی این.

 حضرتعالی در این بحث مدام از روشن بودن زبان قرآن یاد کردید، حال از این دلایل هم مواردی را بیان فرمایید.

دلایل روشن بودن و مبین بودن زبان قرآن آن است که: قرآن تنها منبع معتبر، بی تحریف و اولیه و اصیل و ماندگار دین است.

بنابراین این منبع باید برای مردم قابل فهم باشد و الا هرکسی که متولی می‌شود از قرآن چیزی می‌فهمد و به مردم می‌گوید و مردم را گمراه می‌کند.

دلیل دیگر آنکه به اقتضای عقل و با توجه به مبانی دین اسلام زبان قرآن باید زبان فهم همگان باشد چون اسلام طبقات ندارد و مردم را برابر دارای عقل می‌داند. اگر بخواهند عقل خود را بکار گیرند همان سخن دکارت که می‌گوید عقل به همه داده شده؛ ولی بعضی‌ها با روش درست از آن استفاده نمی‌کنند.



دلیل سوم قرآن خود بر روشنی خود تأکید می‌کند و این دلیل محکمی است بر روشن بودن زبان قرآن.

چهارم قرآن برای راهنمایی آمده و نور دیده‌های مردم است. اگر خود به نور دیگر احتیاج داشته باشد آن وقت امام النور نیست و دیگر قابل پذیرش نیست. زیرا ما تنها در درک آن می‌توانیم از عقلمان استفاده کنیم و اگر عقلمان را کنار بگذاریم و برویم حرف دیگران را عمل کنیم، با تقلید راه به جایی نمی‌بریم. حیرت برای مسیحیان است. در قرآن حیرت نداریم، فقط یکجا واژه حیرت به کار رفته و آن هم در سوره انعام آیه ۷۱ که مربوط به شیطان است (شیطان عده‌ای را فریب داده است و آنها حیران و سرگردان ماندند) این غیر از آن حیرتی است که کشیشها می‌گویند. دین عبارت است از درک نکردن و حیرت و باور در عین دسترسی نداشتن به واقع؛ شما در المعجم ببینید که کلماتی مانند عقل و تفکر و تشویق به تفکر و استدلال چندین بار در قرآن آمده است.

دلیل دیگر آنکه صحابه پیامبر مشکلی در فهم قرآن نداشتند. دلیل بعدی آنکه تفسیرهای صحابه مانند ابن عباس و تابعان مانند مجاهد تفسیری هستند که فقط چند واژه را معنی کرده‌اند. آن هم واژه‌هایی که از نظر اقوام متفاوت بود حتی، راجع به حروف مقطعه قرآن هم مشکلی پیش نیامده و در صدر اسلام مورد بحث و کنجکاوی مردم نبوده و برایشان آشنا بوده. دلیل دیگر ظواهر قرآن از نظر علما اسلام و با اجماع آنان بیانش روشن و حجت است.

دلیل دیگر حجت بودن عقل را بر تفسیر قرآن به طور کلی همه فرق اسلام می‌پذیرند و کسانی هم که می‌گویند تفسیر قرآن را تنها باید با روایات انجام داد؛ به صورت عقلانی باید گفت که اول باید صحت و سقم احادیث را با قرآن تحلیل کنیم بعد به آن‌ها عمل کنیم. اگر قرآن را با حدیث معنی کنیم درست نیست. حضرت علی علیه السلام فرموده است در خود



زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیث جعل می‌کردند بنابراین باید سندی باشد که از میان این احادیث، احادیث درست و نادرست را تشخیص دهیم. بنابراین اگر قرآن تفسیر به رأی را قدغن کرده این یعنی اینکه قرآن روشن است، آن را باید فهمید نه اینکه به سراغ ارسطو برویم و از او بفهمیم. مثلاً خود طبیعت را در نظر بگیریم و مفهوم اندیشی کنیم و با تصورات ذهنی نرویم؛ قرآن هم مانند طبیعت می‌گوید بدون تصورات ذهنی خود بیایید و مرا بفهمید.



در نهایت بحث اگر بخواهیم تصویر صحیحی از جایگاه معصوم داشته باشیم، طبق تلقی شما چگونه جایگاهی است؟

آیا این طور که ما گفتیم قرآن را مستقیم می‌فهمیم یعنی دیگر با معصوم کاری نداریم؛ این را باید توجه داشته باشیم که با این حرف‌ها، ذره‌ای از حرمت و شأن معصوم کم نمی‌شود. با کمال اعتقاد به جایگاه معصومین در اسلام، عقیده داریم؛ اما توجه کنید که تأکید من به مراجعه مستقیم به خود قرآن به معنای توجه نکردن به معصومین نیست. تمام معصومین تأکید کرده‌اند که سنت را با قرآن مقایسه کنیم و البته از سنت هم می‌آموزیم. وقتی می‌گوییم به همه منابع مراجعه کنیم چه طور می‌توانم بگویم معصوم را در نظر نگیرید؛ وقتی مهندس شیمی به ما در فهم قرآن یا در شناخت خدا کمک می‌کند آیا کلام معصوم نمی‌تواند کمک کند. از دو نکته غفلت نکنیم: یکی اینکه پیامبر و عترت او بیشتر به عنوان راهنمایان عمل مورد توجه ما باشند. نگوییم قرآن را نمی‌فهمیم، پس امام حسین علیه‌السلام برای ما معنی کند. امام حسین علیه‌السلام باید اسوه باشد برای ما در عمل به قرآن، قرآن کتاب سراسر عمل است و امام حسین علیه‌السلام همه هستی‌اش عمل به قرآن است.



ما دو اشتباه می‌کنیم: یکی اینکه معصومین را فقط برای معنی کردن قرآن بدانیم دیگر اینکه آنان را جرم شوی خود بدانیم؛ بگوییم که اینها آمدند تا اگر گناهی کردیم به آنها متوسل شویم، یا اگر حاجتی بخواهیم از آنها بخواهیم. حاجت خواستن قدغن نیست؛ ولی اصل کار معصوم این نیست. اصل کار رسول خدا اسوه بودن است. اصل کار پیامبران اسوه بودن در عمل است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود: من برای تنزیل قرآن جنگیدم و تو برای تأویل قرآن؛ من برای جا انداختن قرآن زحمت می‌کشم، یعنی وقتی جا افتاد دیگر به آن عمل نمی‌کنند اینجاست که معصوم به فریاد ما می‌رسد. معصوم برترین الگوی عملی است. از عایشه پرسیدند نکته‌ای در مورد پیامبر بگو گفت: اخلاقش قرآن بود.

ما باید از اینها یاد بگیریم؛ اما نه اینکه بگوییم قرآن مفهوم نیست برای ما و ما معصومین را می‌خواهیم تا قرآن را برای ما معنی کنند. علی علیه السلام در نامه ۵۵ نهج البلاغه به معاویه نوشت: تو با قرآن به مال و جاه و مقام چنگ انداختی، تو قرآن را ابزار کردی برای رسیدن به جاه و مال. معصوم برای این است که این اتفاق نیفتد. معصوم نباشد هرکسی ممکن است از این کارها بکند. معصوم ولو در مدت محدود تا غیبت کبری یک الگو است برای انسان‌ها که چگونه به قرآن عمل کنند.

پس معصوم اولاً برای ما اسوه عمل است. عمل آموز، نه معنی آموز و زبان آموز قرآن؛ عمل آموز قرآن هستند به ما یاد می‌دهند که چگونه به قرآن عمل کنیم. ثانیاً قرآن در مقایسه با حدیث از چند جهت جلوتر از حدیث مورد توجه است: یکی اینکه سندش قطعی است و از حدیث اعتبار بیشتری دارد. دیگر اینکه درستی و نادرستی حدیث را با قرآن می‌فهمند، پس ما باید اول با قرآن سرو کار داشته باشیم، بعد سراغ حدیث برویم.

کلینی صاحب کتاب کافی در جلد اول از معصوم نقل می‌کند که هر چه از کلام ما با قرآن ناساگار بود آن را کنار بگذارید. دلیل سوم این است که ممکن است عده‌ای چنین فکر



کنند که اگر فهم قرآن را در انحصار معصوم بدانیم در جایگاه معصوم در دین اسلام تأکید ورزیده و مردم را به مراجعه و بهره‌گیری از آنان راهنمایی کرده‌ایم. اما در حقیقت این طور نیست که ما بگوییم واسطه فهم قرآن باشند برای ما مهم می‌شوند، نه؛ ما معصوم را هم باید با قرآن بشناسیم و معصوم وقتی معصوم است حرف خود را در کنار قرآن برای ما راهنماست. از معصوم نکته‌ها می‌آموزیم؛ از معصوم صاحب نهج البلاغه نکته‌ها می‌آموزیم چون تربیت شده قرآن و رسول خداست. حرف معصوم هم برای ما مثل قرآن حجت است.

اما نکته‌ای که خطاب به علمای حدیث و رجال یاد آور شده و به آن تأکید می‌ورزم این است که شما که این همه در روایات مربوط مسائل فقهی وقت می‌گذارید چرا در روایات مربوط به اصول اعتقادی دقت خود را به کار نمی‌برید؟! ما در تفاوت‌ها اینقدر کنجکاوی می‌کنیم؛ اما جرادر روش درست تفکر و تحول منطق، تحول معرفت‌شناسی دقت نمی‌کنیم. با این‌ها می‌توانیم اصول اعتقادی خود را سامان بدهیم. ما اگر اقتضای عقل و منطق و ملاحظات تاریخی دیگر را در نظر بگیریم عمل‌آمیزی بینیم در اصول و ارکان اسلام بیشتر از حوزه مسائل فقهی حدیث جعل شده است. جبری‌ها احادیث خود را دارند، اختیاری‌ها احادیث خود را دارند، عرفا احادیث خودشان را دارند.

باید اینجا دنبال پایگاهی بگردیم که این‌ها را ارزیابی کنیم و اصول اعتقادیمان را بر اساس قرآن سامان دهیم. در مسائل فقهی و فرعی به خبر واحد می‌توان عمل کرد؛ اما در اصول و ارکان دین باید به یقین برسیم؛ به باور اطمینان بخش برسیم؛ زیرا انحراف در اصول خطرناک تر از اشتباه در یک فتوای فرعی است. مثلاً تسبیحات اربعه را سه بار بگوییم یا یک بار. ما باید بدانیم کدام درست است؛ اما اگر مجتهدی در این باره خطا کند آنقدر به جامعه آسیب نمی‌رسد.



یکی از عوامل رشد و رواج خرافه و انحراف و تحریف آن است که ما بیش از قرآن با کتاب‌های دیگر سرو کار داشته باشیم. هرکسی به خواسته خود از شعر تا روایات جعلی ساخته است. ما اگر بر آن باشیم که مردم را بیشتر با قرآن انس بدهیم - نه با تلاوت آیینی قرآن - این درست نیست این قرآن را منزوی کردن است. مراجعه به قرآن برای بالا بردن فهم خود و یافتن راه درست خدمت بزرگی به اسلام است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

